

مفاهیم تشکیلاتی نزد لنین



ارنست مندل

نشر میلیتانت

militaant.com

آرشیو مارکسیست‌ها در اینترنت

تیترا فارسی: مفاهیم تشکیلاتی نزد لنین

تیترا اصلی و مأخذ:

"Lenin's organisational concepts", October 1917; *Coup d'état or social revolution?*, chapter 6, *Notebooks for Study and Research*, No. 17/18, 1992

مترجم: هوشنگ سپهر (خسرو داور)

Translated into Persian by Houshang Sepehr

انتشارات: نشریه در دفاع از مارکسیسم، جلد اول

چاپ اول: ۱۳۷۷

آیا مفاهیم تشکیلاتی لنینی راه را برای زیاده‌روی‌های انقلاب اکتبر و استبداد استالینی هموار نکرد؟

یکی از نظریه‌هایی که منتقدان بلشویزم همواره علیه آن مطرح می‌کنند این است که اقدامات افراطی ای که از سال ۱۹۱۸ به بعد در شوروی انجام گرفت - برای نمونه، انحلال مجلس مؤسسان، اربعاب، تمدید کمونیسم جنگی و...- در تحلیل نهائی همگی زائیده بینش سازمان‌دهی لنینیستی بودند. بُب کلام انتقادات این افراد علیه لنین این است که نزد لنین:

«تحقق انقلاب کار یک حزب انقلابی است و نه کار توده‌ها که این حزب باید متشکل باشد از یک هسته بسیار متمرکز از انقلابیون کاملاً حرفه‌ای. از همین رو چنین تشکیلاتی خارج از کنترل و نظارت طبقه کارگر خواهد بود، چرا که این طبقه قادر نیست خود را به سطح عمل

سیاست انقلابی ارتقاء دهد، کسب آگاهی سیاسی انقلابی که جای خود را دارد»^۱.

بسیاری از نویسندگان از جمله لویی فیشر از این هم فراتر رفته‌اند و مدعی‌اند که مفاهیم تشکیلاتی در نزد لنین، خصوصاً مقولاتی که در جزوه چه باید کرد؟ بدان‌ها می‌پردازد از خصایص روانی شخص وی سرچشمه می‌گیرند؛ نفرت کورش علیه تزاریسم و طبقات دارا، عطش سیری‌ناپذیرش برای گرفتن انتقام قتل برادرش توسط استبداد؛ اعتقاد راسخ به نقش حیاتی خشونت و وحشت و سرانجام «نابودی دشمن» در طی انقلاب.

۱- استفان کوهن در "Bolshovism and Stalinism" (in Robert C. Tukur: Essay in historical Interpretation, Norton 1977.) نقل می‌کند که بسیاری از نویسندگان صاحب چنین عقیده‌ای هستند. از آن جایی که شمار آن‌ها بسیار است ما به ذکر چند تائی از آن‌ها بسنده می‌کنیم:

Merle Fainsod Hannah Arendt, Robert V Daniels, Michael Karpovitch Ulam, Barrington Moore, Arthur P. Mendel, Zbigniew Brezesinski, Robert H. McNeal, Alexandre Solzhenitzyn.

تنها یک بازگفت از آن‌ها طرز تلقی همه را نشان می‌دهد. برای نمونه Merle Fainsod می‌گوید: «از یک نطفه توتالیتار تنها یک غول توتالیتاریزم تمام عیار رشد خواهد کرد».

تمامی این ادعاها و اظهارات، صرف‌نظر از سایه‌روشن‌هایشان، در بهترین حالات فقط برداشت‌های یک‌جانبه‌ای هستند از واقعیت‌های تاریخی، از نوشته‌های لنین و از اقداماتی که چه خود وی رهبری‌شان را در دست داشت و چه از نوشته‌های او ملهم می‌شدند.

لنین و قدرت

قبل از هر چیز باید به این نکته اشاره کنیم که اکثر کسانی که دربارهٔ لنین نوشته‌اند او را شخصی خشک و بی‌عاطفه معرفی کرده‌اند که تنها یک اندیشه بیشتر در سر نداشت و آن هم کسب قدرت مطلقه برای خویش بود؛ اما شناختی که ما از شخصیت وی داریم کاملاً خلاف آن است. قضاوت ما در این مورد بر مبنای نوشتهٔ کسانی است که از نزدیک با لنین در تماس بوده و در این رابطه قلم‌زده‌اند. نیکلای والتینف که در زمرهٔ این افراد است و نظریات لنین را شدیداً زیر ضربات نقد می‌گیرد در همین رابطه می‌نویسد:

«کسانی که لنین را فردی خشک و بی احساسی می‌پندارند که مشغولیتی جز نوشتن قطع‌نامه‌های سیاسی ندارد و نسبت به زیبایی‌های طبیعت کاملاً بی‌تفاوت است، کاملاً در اشتباه به سر می‌برند. آری این خطای بزرگی است که بسیاری شاید تقریباً همه مرتکب آن می‌شوند درست برخلاف تصور همگان وی مزارع، مرغزارها، رودخانه‌ها، صخره‌ها، دریا و خلاصه همه طبیعت را می‌پرستید».^۲

واکنش لنین در برابر پیشنهاد کمیته مرکزی حزب در رابطه با شروع انتشار مجموعه آثارش به بهترین وجهی مؤید آن است که این تا چه حد نسبت به خود بی‌اهمیت بوده است.

«برای چه؟ این‌همه کاری است بیهوده. سی سال پیش درباره هر موضوعی قلم زدیم. همه آن مطالب امروزه دیگر ارزش آن را ندارد که تجدید چاپ شوند».^۳

N. Valentinov, Encounters with Lenin, Oxford University press 1968. -۲

L. B. Kamenov, Lenins Literarisches Erbe, Hamburg, 1924. -۳

بازگفت زیر به بهترین وجهی خلوص نیت و صداقت لنین را در مورد پذیرفتن امتیازی مادی نشان می‌دهد:

لنین هدایا، مواد غذایی و سوختی ای را که روستائیان به‌عنوان سپاسگزاری برایش به کرملین می‌آوردند به‌هیچ‌وجه نمی‌پذیرفت و به دیگران می‌داد حقوق کمیسرهای دولتی معادل دو سوم حقوق یک کارگر فنی تعیین شده بود.

در دوران کمونیسم جنگی سالن‌های تئاتر مسکو کماکان به فعالیت‌های خود ادامه می‌دادند و جنبش هنری آوانگارد متوقف نشده بود به همین خاطر تقاضا برای سالن‌های تئاتر بسیار زیاد بود. شبی لنین و بالانوا دبیر بین‌الملل کمونیست که دست‌کم در این مورد با هم، هم عقیده بودند که در مقایسه با دیگران از کمترین ارجحیتی برخوردار نباشد. برای مشاهده نمایش نامه «سه خواهر» اثر چخوف و به کارگردانی استانیسلافسکی به یکی از تئاترهای مسکو می‌روند؛ اما آنان به‌واسطه

تمام شدن بلیت موفق به تماشای آن نمی‌شوند و دست از پا درازتر به خانه بازمی‌گردند».^۴

آبخور این افسانه بی‌پایه که لنین را در جریان «مبارزه برای کسب قدرت» فردی دورو و فاقد کمترین اصول اخلاقی معرفی می‌کند، این اتهام سراسر کذب است که گویا وی در سال ۱۹۱۷ برای تأمین مخارج تبلیغاتی حزب بلشویک از «منابع مالی دولت آلمان» کمک گرفت. این اتهام ناروا از همان فردای روزهای انقلاب ژوئیه ۱۹۱۷ همواره علیه بلشویک‌ها به کار گرفته شده است.

رونالد؛ و. کلارک کتابی درباره زندگی لنین نوشته است که در میان سایر کتبی که در این زمینه نوشته شده‌اند یکی از معتبرترین‌ها به شمار می‌آید. در رابطه با مسئله کمک مالی دولت آلمان به بلشویک‌ها وی با شک و تردید سخن می‌گوید. وی نقل می‌کند که از کارمند وزارت امور خارجه آلمان شنیده است که دولت متبوعه‌اش معادل ۵۰ میلیون مارک طلا برای حزب بلشویک «سرمایه‌گذاری» کرده بود؛ اما از آنجایی که قادر

۴- D. Mitchell, 1919 Red Mirage, London 1970, PP, 152,156.

به اثبات این امر نیست فقط به ذکر ضرب‌المثل «نا نباشد چیزی‌کی، مردم نگویند چیزها» قناعت می‌ورزد.^۵

اما همین آقای کلارک کمی پائین‌تر می‌نویسد که پروادا ارگان تبلیغاتی حزب بلشویک همواره در تنگنای شدید مالی قرار داشت. بدین ترتیب بی آن که خود متوجه شده باشد بی‌اساس بودن بهتان فوق را به بهترین وجهی ثابت می‌کند. آن هم صرفاً در جمله‌ای که با سرعت از آن می‌گذرد.

پروادا پُر بود از فراخوان برای جمع‌آوری کمک مالی، آن هم برای مبالغی در حدود چند هزار روبل^۶. باید از خود پرسید که این چه جنبشی بود که علی‌رغم دریافت صدها میلیون مارک تداوم فعالیت‌هایش همواره در گروی چند هزار روبل بود!

برایان وانرهان همین شایعه و افترا را دوباره تکرار می‌کند. وی حتی ضرورت آن را نمی‌بیند که دربارهٔ اعتبار شاهدان این ماجرا کمترین

R. W. Clark, Lenin, The Men Behind The Mask, London, 1988, PP, -۵
239,240.

۶- مأخذ قبلی، ص ۲۲۷.

تحقیقی انجام دهد.^۷ نامبرده با تصویری که از لنین در فاصله ماه‌های فوریه تا سپتامبر ۱۹۱۷ ارائه می‌دهد اگر نخواستہ باشد که وقایع را تحریف کند به یقین سوء نیتش را به منصفه ظهور گذارده است. برای نمونه وی مدعی است که در قطار ویژه‌ای که گریم و پلانن، دو تن از سوسیال‌دموکرات‌های سوئیس برای بازگشت مهاجرین روسی به روسیه ترتیب داده بودند، لنین اجازه نداد که غیر از بلشویک‌ها فرد دیگری سوار شود. نکته‌ای که دروغ محض است.^۸

واقعیت ماجرا این بود که از آنجایی که مقامات فرانسوی و انگلیسی اجازه بازگشت مهاجرین روسی از طریق دریا به کشورشان را نمی‌دادند، بر اساس توافقی که با دولت آلمان شد قرار شد که قطاری آنان را از طریق خاک آلمان به روسیه منتقل کند. این قطار ۳۶ مهاجر روسی را با خود حمل می‌کرد که ترکیب آن‌ها عبارت بود از ۱۹ بلشویک، ۶ عضو بوند، ۳ عضو ناشه اسلویی هوادار تروتسکی و ۴ مسافر دیگر که از اعضای

۷- Moynahan, Comrades, pp. 19-210.

۸- مأخذ قبلی، ص ۱۴۳.

گروه‌های دیگر روسی بودند. افزون آن که در توافق‌نامه به‌صراحت آمده بود که هیچ‌گونه تمایزی بین مهاجرین «جنگ‌طلب» و «شکست طلب» نباید وجود داشته باشد و کلیه مهاجران روسی صرف‌نظر از عقاید سیاسی‌شان حق سوارشدن به‌قطار را داشتند. به‌واقع تعدادی از اعضای بوند «جنگ‌طلب» بودند.^۹

در واقعیت، این سفر و کلیه شرایطی که بر آن تحمیل شد در اعلامیه‌ای از سوی پاره‌ای از مبارزان سوسیالیست سرشناس مورد تأیید قرار گرفته بود. در میان آنان می‌توان از استروم دبیرکل حزب سوسیالیست سوئد، لیند هاگن شهردار سوسیالیست استکهلم و ویز پلاتن رهبر حزب سوسیالیست سوئد نام برد.

در توصیفی که موناها از این سفر ارائه می‌دهد خواننده چنان برداشت می‌کند که از دید افکار عمومی چه در داخل روسیه و چه در خارج آن تو گوئی این سفر مانوری بود به نفع آلمان!^{۱۰} اگر چنین برداشتی حقیقت

۹- Fritz Platten, L'émigration en Russie, Moscow, 1925.

۱۰- مأخذ شماره ۳ ص ۱۴۳.

می‌داشت آن‌گاه چطور می‌توان استقبال بسیار گرم نیکلای چخیدزه رهبر شوراه‌ها که از منشویک‌ها بود را به هنگام ورود لنین به روسیه توضیح داد؟ تهییجات رادک علیه جنگ‌طلبی آلمان را چطور می‌توان توضیح داد! موانهان به هنگام شرح بازگشت تروتسکی به روسیه می‌گویند:

«انگلیسی‌ها از این جهت تروتسکی را آزاد کردند از زندان اردوگاه اسیران جنگی امهرست در کانادا] تا از سنگینی بار مشکلات فرمانده اردوگاه بکاهند. تروتسکی ملوانان آلمانی زندانی را چنان تحت‌تأثیر عقاید خود قرارداد بود که افسران آلمانی از فرمانده اردوگاه خواستند که جلوی دهان او را بگیرند. «اردوگاه تبدیل شده بود به جلسات سیاسی بی‌وقفه» فرمانده انگلیسی اردوگاه هم با خوشحالی زایدالوصفی از این پیشنهاد استقبال کرد و حق صحبت کردن را از تروتسکی گرفت.»^{۱۱}

۱۱- مأخذ شماره ۳ ص ۱۶۱.

این نحوه رفتار تروتسکی را چگونه می‌توان توجیه کرد؟ در این جا باید از نویسنده مزبور پرسید که چه کسی در جهت منافع جنگ‌افروزی آلمان گام بر می‌داشت؟

چه باید کرد؟ و سال‌های ۷-۱۹۰۵

مفاهیم تشکیلات حزب لنینی را نمی‌توان صرفاً با استناد به جزوه چه باید کرد؟ مورد بررسی و قضاوت قرارداد. آن هم به این دلیل ساده که کتاب مزبور در سال ۱۹۰۲ به نگارش در آمد. تزاها و مقولاتی که لنین در این نوشته به دفاع از آنها می‌پردازد را نمی‌توان از محتوا و جایگاه دقیق تاریخی‌شان جدا کرد؛ یعنی این واقعیت که در آن سال‌ها حزب بلشویک سازمانی کوچک غیرقانونی و طبعاً زیرزمینی بود. افزون آن که بعدها لنین خود به زیاده‌روی‌های آن اذعان دارد.

لنین هیچ‌گاه مطرح نکرد که نظریات ارائه شده در چه باید کرد؟ نظریاتی عام هستند، یعنی این که در هر زمان و مکان و مستقل از

شرایط مشخصی که مبارزه طبقاتی در آن جریان دارد، این نظریان معتبرند.

مفاهیم تشکیلاتی منشویک‌ها که بدیلی بودند در برابر مفاهیم بلشویک‌ها، محدودیت‌های کار در شرایط غیرقانونی را دست‌کم می‌گرفتند، مخاطراتی که بر سر راه تمرکز کار سیاسی لازم اما دشوار وجود داشت را نمی‌دیدند، به تمرکز مبارزات پراکنده اهمیت لازم را نمی‌دادند و مهم‌تر از همه به مسئله استقلال سیاسی و غایت هژمونیک طبقه کارگر در روند انقلاب که نکته‌ای کلیدی بود کم بها می‌دادند. در اجلاس کنگره دوم حزب سوسیال دموکراسی روسیه که در سال ۱۹۰۳ برگزار شد، به نقد و نه‌چندان آشکار نطفه‌های اختلافات سیاسی اساسی آتی بین دو جناح بلشویک و منشویک بر سر مسئله نقش بورژوازی روس در انقلاب شکل گرفت و خود را نشان دادند [این انشعاب رسماً در سال ۱۹۱۷ شکل گرفت].^{۱۲}

۱۲- در واقع اغلب فراموش می‌شود که مقوله‌ی ساتترالیزم دموکراتیک توسط منشویک‌ها تبیین شد و نه توسط لنین.

حتی در همین جزوه چه باید کرد؟ سال ۱۹۰۲ بخش‌هایی وجود دارد که با لوکزامبورگیست‌ها و تروتسکیست‌ها هم کلام می‌شود.

«سازمان انقلابیون حرفه‌ای تنها در رابطه با طبقه کارگر واقعاً انقلابی که در مبارزات خودانگیخته درگیر باشد مفهوم پیدا می‌کند». ^{۱۳}

همگی اذعان داریم که اصل دموکراسی فراگیر احتمالاً متضمن دو پیش‌شرط است: شرط نخست تعمیم‌یافتگی همه‌جانبه آن؛ و شرط دوم انتخابی بودن کلیه مسئولیت‌ها و مناصب ... از همین رو ما حزب سوسیالیست آلمان را یک تشکیلات دموکراتیک ارزیابی می‌کنیم، چرا که همه چیز آن علنی است من جمله کنگره‌هایش». ^{۱۴}

باز گفت فوق به اندازه کافی گویا است تا بر نظریه اینگرفلوم خط بطلان بکشد.^{۱۵} به‌زعم این نویسنده مفاهیم تشکیلاتی نزد لنین و افراد دیگری نظیر اکسلرود در برداشت کلی ترشان از پیامدهای فقدان «جامعه مدنی»

Lenin, „Preface to The Collection ‘Twelve years’”, Collected Works, – ۱۳
Vol 13, P. 104.

Lenin, „What is To Be Done?“, Collected Works, Vol 5, P. 477. – ۱۴

Claudio Sergio Ingerflom, Le citoyen impassible – Les racines russes – ۱۵
de Lèninisme, Payot, Paris 1988.

در روسیه ریشه دارد. این نویسنده معتقد است به خاطر فقدان «جامعه مدنی» بود که لنین و کسانی که با وی در مفاهیم تشکیلاتی هم نظر بودند، دست به وارونه تروتسکی و لوکزامبورگ، طبقه کارگر روسیه را قادر به کسب آگاهی طبقاتی نمی‌دیدند و از دید آنان حزب بر طبقه و مبارزه طبقاتی ارجحیت داشت، به زبان ساده‌تر حزب باید طبقه کارگر را بازسازی می‌کرد. مجموعه نوشته‌های لنین در این مورد، حتی تا قبل از ۱۹۰۵، بی‌پایه بودن این نظریه را به‌سادگی ثابت می‌کنند.

به دنبال تجربه مهم انقلاب ۱۹۰۵، لنین بار دیگر با دیدی تقریباً انتقادی از خود دوباره به مسئله فوق می‌پردازد و به استعاره می‌گوید: «میله بیش از حد به یک سو خم شده است» (بی آن که طرف متخاصم آن را به جهت دیگر خم کرده باشد)، برای برقراری مجدد تعادل باید آن را به سمت دیگر خم کرد.

در فاصله سال‌های ۱۹۰۳ تا ۱۹۰۷، سوسیال دموکراسی به‌رغم انشعاب در آن در رابطه با اوضاع داخلی خود بیشترین اطلاعات ممکنه را در اختیار همگان قرار می‌داد (گزارش‌های دومین کنگره مشترک،

گزارش‌های کنگره سوم بلشویک‌ها، گزارش‌های چهارمین کنگره مشترک در استکهلم). با وجود انشعاب مع‌هذا سوسیال دموکراسی روسیه پیش از سایر احزاب به این نکته پی برده بود که باید از دوران آزادی گذرای موجود آن سال‌ها در جهت یک تشکیلات قانونی و با عملکرد دموکراتیک حداکثر بهره را بگیرد. آن فرصت کوتاه را غنیمت شمرد تا آرمان ایجاد یک سازمانی دموکراتیک متکی به اصل انتخابی بودن تمامی مسئولیت‌ها و وظایف و برگزاری کنگره‌ها متشکل از نمایندگان منتخب قطعی را تحقق بخشد ...

بدیهی است که عامل اصلی موفقیتش (نقش و نفوذ بلشویک‌ها در انقلاب ۱۹۰۵) همانا امتیاز طبقه کارگر نسبت به سایر طبقات است. طبقه‌ای که بهترین عناصرش به سوسیال دموکراسی تعلق دارد و امتیازش نسبت به سایر طبقات همانا توان و قابلیت عظیمش در خود سازمان‌دهی است، آن هم به دلایل آشکار اقتصادی. بدون چنین امری

سازمان انقلابیون حرفه‌ای چیزی بیش از یک بازیچه، یک ماجراجوئی و
یا طبل توخالی نخواهد بود».^{۱۶}

لنین بار دیگر همین مطلب را با زبانی روشن‌تر تأکید می‌کند:
وقتی که برای رفیق رادین این سؤال طرح می‌شود که بین شوراها و
حزب کدامیک را باید برگزید. در واقع وی مرتکب اشتباه بزرگی می‌شود.
من معتقدم که در پاسخ به این سؤال بدون کمترین چون‌وچرایی باید
گفته شود هم شوراها و نمایندگان کارگران و هم حزب ... به نظر
می‌رسد که شوراها و نمایندگان کارگران، به‌مثابه یک تشکیلات صنفی،
باید تلاش ورزد تا کلیه نمایندگان کارگران، کارمندان، خدمتکاران،
مزدبگیران روستائی و غیره را در بر گیرد. کلیه کسانی که مایلند و

۱۶- Lenin, „Prefact to the Collection ‘ Twelve Years ‘“. Collected Works,)
(Vol 13, PP. 103-104.

در فاصله ی سال های ۱۹۰۷-۱۹۰۵ روسیه شاهد یک سلسله مبارزات انقلابی بود.
تجربیهائی که کلیه ی سازمان ها در این سال ها کسب کردند بسیار حائز اهمیت بود. این
سال ها آزمایشگاهی بود برای آن ها تا به صحت و سقم برنامه ی خود واقف شوند و کیفیت
و ساختار تشکیلاتی خود را محک زنند. سیر تحول آتی این سازمان ها و هم چنین سرنوشت
رژیم تزاری در طی این سال ها رقم خورد. برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به:

T. Shanin, The Roots of Otherness: Russia`s Turn of Century, Vol 2,
Russia, 1905-07, Revolution as a Mommment of Trurh, London, 1985.

توانائی آن را دارند که برای بهبود وضع زندگی توده‌های زحمت‌کش مبارزه کنند، کلیه کسانی که از یک حداقل صداقت سیاسی ای برخوردارند. البته به‌غیر از دسته‌های سد سیاه.^{۱۷}

[در کنگره وحدت سال ۱۹۰۶] بر سر اصل سانترالیسم دموکراتیک، بر سر تضمین حقوق اقلیت‌ها و مخالفین خط رهبری اما وفادار به حزب، بر سر استقلال همه تشکیلات حزبی، بر سر اصل انتخابی بودن، قابل عزل بودن و پاسخگو بودن کلیه کادرهای حزبی همگی توافق داشتیم.^{۱۸}

اصل سانترالیسم دموکراتیک و استقلال سازمان‌های محلی دقیقاً به معنای آزادی کامل و همه‌جانبه انتقاد است، البته تا جایی که این انتقاد بر سر راه اتحاد در یک عمل مشخص مانعی ایجاد نکند.^{۱۹}

۱۷- گروه به غایت ارتجاعی و ماورای راست «اتحادیه ی خلق روس» را عمدتاً به نام «صدسیاه» می شناختند. حمله ی فیزیکی به سازمان های انقلابی از عمده فعالیت های این گروه بود. این گروه در فاصله ی سال های ۷- ۱۹۰۵ فعالیت می کرد و حتی با همان اصلاحات جزئی اکتبر ۱۹۰۵ هم مخالف بود و خواهان پس گرفته شدن آن ها بود.

۱۸- Lenin, „Appeal to the Party by Delegates to the Unity Congress who belonged to the former 'Bolshevik' group”, Collected works, Vol, 10, p, 314.

۱۹- Lenin, „Freedom to Criticism and Unity of action“, Collected works, Vol, 10, p. 443.

کمیته مرکزی به هیچ وجه حق آن را ندارد که سایر تشکیلات حزبی را ملزم سازد که قطعنامه‌هایش را بپذیرند. کلیه اعضای حزب موظفاند که مسائل مورد بحث را با استقلال کامل و با دیدی انتقادی مورد مطالعه قرار داده و حمایت خود را از آنها بی اعلام دارند که به نظرشان در چارچوب قطعنامه‌های کنگره پاسخ منصفانه‌تری برای مشکلات ارائه می‌دهند. امروز کلیه تشکیلات حزبی بر شالوده‌های دموکراتیک استوارند. این بدان معنی است که کلیه اعضای کمیته‌ها، کلیه مسئولین ... توسط کلیه اعضای حزب انتخاب می‌شوند که کلیه اعضای حزب تعیین می‌کنند که چه تاکتیکی باید اتخاذ شود».^{۲۰}

امر مسلمی است که نویسندگانی چون لویی فیشر منابع مطالعاتی خود را به خوبی می‌شناسد. مع‌هذا، وی آگاهانه این بخش از نوشته‌های لنین را به راحتی نادیده می‌گیرد، البته، در اتخاذ چنین شیوه‌هایی وی تنها

Lenin, „Let the Workers Decide“, Collected works, Vol, 10, pp. 502- ۲۰

نیست^{۲۱}. این امر گواه بارزی است بر عدم صداقت روشن‌فکرانه نویسنده مزبور که از عادات دیرینه وی است.

فیشر در فاصله سال‌های ۱۹۳۶-۱۹۲۳ به‌عنوان یک خبرنگار خارجی در شوروی اقامت داشت و عمدتاً برای نشریه آمریکائی **Nation** گزارش می‌فرستاد. در جریان محاکمات مسکو وی به توجیه محاکمات و جنایات استالین پرداخت و گزارشاتش به خارج از روسیه حربه بسیار مفیدی بودند در دست استالین و به‌طور کلی استالینیسم در سطح جهانی^{۲۲}. وی در کتاب زندگی‌نامه لنین که سی سال بعد از این رویدادها به رشته تحریر در می‌آورد، می‌نویسد:

«کینه و نفرت استالین علیه تروتسکی شوروی را به حمام خون تبدیل کرد. محاکمات مسکو در اولین سال‌های دهه ۱۹۳۰ به بهای نابودی

۲۱- Louis Fischer, Lènine, Paris, Bourgois, 1966.

۲۲- محاکمات مسکو در دهه ی ۱۹۳۰ رخ داد. طی این محاکمات اکثریت قابل ملاحظه‌ای از رهبران، کادرها و اعضای حزب کمونیست شوروی به اتهامات واهی محکوم شدند. آن‌ها یا اعدام شدند و یا در اردوگاه‌های کار اجباری به دست جلادان استالین کشته شدند. از این طریق بود که استالین سلطه ی بوروکراسی را بر شوروی و شخص خودش را بر بوروکراسی تحکیم بخشید.

تمامی رهبران آن کشور تمام شد ... در سال ۱۹۳۷ نوبت فرماندهان ارتش، مدیران صنایع، نویسندگان، برنامه‌ریزان، مدیران ادارات و... رسید، آن هم در ابعاد حیرت‌آوری. هیچ‌گاه دیگر نخواهیم توانست ابعاد فجایع و ضرباتی که آن سیاست‌های جنون‌آمیز بر روسیه شوروی وارد آوردند را به طور کامل مورد ارزیابی قرار دهیم.»^{۲۳}

کسی که در سال‌های ۳۸-۱۹۳۶ در حمایت از همان «سیاست‌های جنون‌آمیز» در مقام پاسخ‌گوی جهانی استالین قرار می‌گیرد امروزه لزوم آن را نمی‌بیند که حتی در یک جمله کوتاه هم که شده اظهار ندامت کند، پوزش بطلبد و یا از خود انتقاد کند. وی ترجیح می‌دهد که خود را در آن سوی دیگر مرز طبقاتی قرار دهد.

دیروز استالین محبوب و بی‌عیب ادامه‌دهندهٔ لنین محبوب و بی‌عیب بود. امروز استالین خودکامه محصول طبیعی تکامل خشونت و عطش سیری‌ناپذیر لنین برای کسب قدرت می‌شود. چه تقارن و شناخت باورنکردنی در این دو موضع به‌ظاهر متفاوت مشاهده می‌شود. آری در

۲۳- مأخذ ۲۱، ص ۴۶۲.

هر دو این مواضع، در تحلیل نهائی، استالین زائیدهٔ لنین است و در مسیر او قدم بر می‌دارد، دیروز به‌منظور نیکی و خیر، امروز برای زشتی و شر!

حزب غیر یک‌پارچه

در رابطه‌با مقولهٔ حزب یک‌پارچه با تحریف تاریخی بسیار کلی‌تری مواجهیم. بسیاری از کسانی که دربارهٔ تاریخ اتحاد شوروی در فاصلهٔ سال‌های ۲۳-۱۹۱۸ رقم زده‌اند در این نکته اشتراک نظر دارند که حزب بلشویک یک حزب کاملاً یک‌پارچه‌ای بود^{۲۴}. این افراد دلیل آن را در تمرکز و سانترالیسم بیش از حد آن می‌بینند، امری که به‌هیچ‌وجه با واقعیت نمی‌خواند و افسانهٔ کاذبی بیش نیست.

۲۴- لئوپولد هایمسون قرابت مواضع لنین و تاجف پوپولیزست را به تفصیل توضیح می‌دهد؛ اما درمورد این که ویکتور آدلر و کارل کائوتسکی هم معتقد بودند که آگاهی طبقاتی باید از خارج وارد طبقه شود: یعنی انتقال آگاهی از طریق روشن فکران به داخل طبقه، کلمه‌ای بیان نمی‌کند. به سادگی می‌شود نشان داد که ریشه‌ی تمامی انتقادات بر چه باید کرد؟ دقیقاً در مورد همین نکته است. در این مورد مراجعه کنید به:

L. Haimson, *The Russian Marxists and the Origin Bolshevism*, Boston, 1996 P. 16.

واقعیت امر این است که از نظر باز بودن، دموکراسی، وجود نظرات متفاوت و آزادی بیان، چه در داخل حزب و چه در خارج از آن، هیچ حزبی به پای حزب بلشویک نمی‌رسید. احزاب سوسیال دموکرات آلمان و اتریش، حتی در بهترین شرایط خود هیچ‌گاه در این موارد قابل‌مقایسه با حزب بلشویک نبودند. برای اثبات این ادعا فقط به ذکر چند نکته بسنده می‌کنم:

در روزهایی که قیام تدارک دیده می‌شد کامنف و زینوویف، دو تن از اعضای اصلی کمیته مرکزی، علناً در خارج از حزب موضعی خلاف اکثریت گرفته و آن را در نشریه‌ای به سردبیری ماکسیم گورکی منتشر ساختند.

در فردای دومین کنگره شوراها بحث بر سر مسئله حکومت ائتلافی با کلیه احزاب کارگری در می‌گیرد. شش تن از اعضای کمیته مرکزی و تعدادی از کمیسرهای حکومتی علناً موضعی خلاف اکثریت اتخاذ

می‌کنند. آن‌ها برای این که بر وزنهٔ مخالفتشان بیفزایند دسته‌جمعی از

مقامات حکومتی خود استعفا می‌دهند. ۲۵

۲۵- جزئیات این ماجرای کمتر شناخته شده را باید توضیح دهیم. هنگامی که دومین کنگره ی شوراها بر تسخیر قدرت توسط بلشویک‌ها در ۲۵ اکتبر صحه گذاشت، برای همه ی شرکت‌گندگان در کنگره از جمله بلشویک‌ها امر مسلمی بود که حکومت جدید می‌بایست کلیه ی احزاب شورائی را دربر می‌گرفت. در همین رابطه بود که مارتف پیشنهاد در دستور کار قرار گرفتن فوری مسأله ی تشکیل حکومت ائتلافی متشکل از کلیه ی احزاب شورائی را به کنگره ارائه داد. این پیشنهاد از جانب لوناچارسکی به نمایندگی از بلشویک‌ها مورد حمایت قرار گرفت و کنگره به اتفاق آراء آن را تصویب کرد.

رهبران ردیف دوم بلشویک‌ها جفاً طرفدار حکومت ائتلافی بودند. تشکیلات پتروگراد عملاً به لنین پشت کرد و تشکیلات مسکو به رهبری راکیف و نوگین علناً به دفاع از کامنف و زینوویف پرداخت. حتی دفتر ناحیه ی مسکو هم که به چپ روی شهرت داشت به حکومت ائتلافی رضایت داد مشروط به این که اکثریت اعضای هیأت دولت از بلشویک‌ها باشد. در ۲ نوامبر بحران تشکیل حکومت ائتلافی به اوج خود رسید. در این روز هیأت اجرائیه مرکزی حزب بلشویک مصراً خواستار آن می‌شود که اولاً لنین و تروتسکی باید حتماً عضو هیأت دولت باشند، ثانیاً دست کم نیمی از اعضای آن هم باید از بلشویک‌ها باشند. کل جناح راست حزب بلشویک در مخالفت با این پیشنهاد علیه حزب رأی می‌دهد. از جمله کامنف، زینوویف و نیمی از اعضای شورای کمیساریای خلق (رایکف، لوماچارسکی، نوگین، میلیتین، تتودوویویچ، لوزوفسکی، ریازانف، یورونف و سایرین...)

...سرانجام در ۴ نوامبر بحران مزبور ترکید. کمیته ی اجرائی مرکزی اقدام اخیر حکومت در جلوگیری از انتشار نشریات غیرسوسیالیستی را مورد بررسی قرار می‌دهد. این نشریات عملاً مردم را به شورش دعوت می‌کردند. «اپوزیسیون بلشویک» با ابراز نگرانی شدید خود از احتمال بروز روش‌های حکومت‌های خودکامه، مخالفت خود را با تحدید آزادی بیان اعلام می‌کند. رادین در مخالفت با این اقدام حکومت قطع‌نامه ای را به رأی می‌گذارد. این قطع‌نامه با ۲۲ رأی موافق، ۳۱ رأی مخالف و چند رأی ممتنع به تصویب نمی‌رسد...

در ژانویه ۱۹۱۸ در جلسه کمیته اجرائی شوراهای سراسر روسیه، ریازانف و لوزوفسکی دو تن از رهبران حزب بلشویک علیه انحلال مجلس مؤسسان رأی می دهند.

در زمان امضای قرارداد صلح برست لیتوفسک، «کمونیست‌های چپ» به رهبری بوخارین، در دفاع از مواضعشان که در اقلیت قرار داشتند به انتشار یک نشریه مستقل اقدام می کنند.

گرایش موسوم به «سانترالیسم دموکراتیک» به رهبری اسینسکی که یکی از «کمونیست‌های چپ» بود از ماه مارس ۱۹۱۸ به بعد نشریه

زینوویف، کامنف، رایکف، میلیتین و نوگین از مخالفین لنین در کمیته مرکزی در حالی که با صدای بلند «... زنده باد حکومت احزاب شورائی» می گفتند، دسته جمعی جلسه را ترک می کنند.

شیلیانفک کمیسر امور کار هم به این گروه می پیوندد و در بیانیه ای کمیته ی اجرائی مرکزی را چنین مورد خطاب قرار می دهد: «برای تشکیل حکومت سوسیالیستی متشکل از کلیه ی احزاب شورائی به هر اقدام که لازم باشد دست خواهیم زد...»
مطالب بالا از کتاب زیر نقل شده است:

R. Daniels, *The Conscience of the Revolution*, Boulder, pp. 64-66.

«کمونیست» مقالاتی در دفاع از طرح «مدیریت کارگری صنایع» می‌نویسد، طرحی که اکثریت کمیته مرکزی کاملاً با آن مخالف بود.^{۲۶}

در سال ۱۹۲۰ اپوزیسیون کارگری به رهبری شلیانیکف، میازینکف و کولنتای علناً در خارج از حزب به دفاع از نظریات خود می‌پردازند.

در سال ۱۹۲۱ واردین رهبر چکا بار دیگر قانونی شدن کلیه احزاب و گروه‌های مخالف که حکومت و نظامی شورائی را قبول دارند پیشنهاد می‌دهد، پیشنهادی علیه مواضع لنین. در این پیشنهاد آمده بود که احزاب فوق مجاز خواهند بود که در انتخابات شوراها نامزدهای انتخاباتی خود را ارائه دهند و از امکانات انتشاراتی متناسب با ابعادشان بهره‌مند شوند.^{۲۷}

روایتی که توسط ایلین ژونفسکی، معاون کمیسار خلق در امور دفاعی نقل شده است. گوشه‌هایی از این جو آزادی را به‌خوبی نشان می‌دهد.

۲۶- برای اطلاعات بیشتر درمورد مناقشات و بحث‌های درونی حزب بلشویک در مورد

مسئله‌ی مدیریت صنایع رجوع شود به:

Thomas F. Remington, *Building Socialism in Soviet Russia*, University of Pittsburgh Press, 1984, p. 39.

S. Farber, op. Cit., p, 206. -۲۷

وی می‌گوید که در اواخر مارس ۱۹۱۸ اولین کنفرانس سربازان و ملوانان ارتش سرخ برگزار می‌شود. در جلسه افتتاحیه کنفرانس پیشنهادی برای انتخاب یک هیئت‌رئیسۀ افتخاری متشکل از لنین، تروتسکی، زینوویف داده می‌شود و فقط آنارشیست‌ها با آن مخالفت می‌کنند. پیشنهاد با اکثریت بسیار ناچیزی به تصویب می‌رسد. علت پائین بودن تعداد آرای موافق همانا رأی مخالف دادن تعداد قابل‌ملاحظه‌ای از بلشویک‌ها بود.

بلوک متشکلی از آنارشیست‌ها و بلشویک‌های چپ در برابر مخالفت‌های هیئت نمایندگی بلشویک‌ها و ایلین ژونفسکی، نماینده حکومت، موفق می‌شوند حرف خود را به‌پیش برند و پیشنهادشان مبنی بر برخوردار شدن کنفرانس از قدرت قانون‌گذاری و تصمیم‌گیری را به تصویب برسانند. همان بلوک سیاسی افزایش حقوق قابل‌ملاحظه‌ای برای

سربازان و ملوانان را به تصویب رسانیدند، امری که حکومت پیش‌تر از این عدم توانائی در تحقق آن را اعلام کرده بود.^{۲۸}

شاید بتوان ایراد گرفت که لنین در مواجهه با چنین نقض انضباط‌هایی با خشونت و سرسختی به مخالفت می‌پرداخت. آری این درست است اما خشونتش هیچ‌گاه از حیطة کلام فراتر نمی‌رفت و به‌هیچ‌وجه به اقدامات سرکوبگرانه و به تنبیهات اداری منتهی نمی‌شد.

آری حقیقت دارد؛ اما این نکته در مقابل مسائل اساسی قابل اغماض است و مسئله اساسی نیست.

کلیه این روایات نشان می‌دهند که حزب بلشویک که زائیده مفاهیم تشکیلاتی لنین بود نه‌تنها یک تشکیلات یک‌پارچه نبود که بخش قابل‌ملاحظه‌ای از رهبران و کادرهایش، چه کارگر و چه روشن فکر، استقلال اندیشه را به‌خوبی حفظ کرده بودند که باروحیه‌ای شدیداً انتقادی نسبت به مسائل برخورد می‌کردند که فعالیت‌های روزمره حزب

A. F. Ilyin-Zhenevsky, *The Bolsheviks in power-Reminiscences of the years 1918*, London, 1984, pp. 48-51.

هم به خوبی محسنات این استقلال نقادانه فکری را منعکس می‌کردند و نه تمرکز یا یک‌پارچگی را!

به‌علاوه باید اشاره کرد که تلقینات لنین هم در اصل چندان با آن چه در موارد فوق به آن‌ها اشاره رفت متفاوت نبودند. زمانی که در دهمین کنگرهٔ حزب در مارس ۱۹۲۱ تشکیل جناح‌ها ممنوع اعلام می‌شود، لنین با پیشنهاد ممنوعیت حق داشتن گرایش به مخالفت می‌پردازد. وی به‌روشنی بیان می‌کند هر زمان که بر سر مسائل مهم و حائز اهمیت اختلاف نظر در حزب وجود داشته باشد توسل به انتخابات برای تعیین خط‌مشی و رهبری بر مبنای مواضع گرایش‌های مختلف امر اجتناب‌ناپذیری است.

لنین خود بارها زمانی که در اقلیت قرار گرفت از این هم فراتر می‌رفت و برای دفاع از مواضعش در خارج از حزب به تشکیل گرایش دست می‌زد. تنها با قلب و تحریف تاریخ روسیه شوراهای دوران حیات لنین است که می‌توان این واقعیت‌ها را کتمان کرد.

تنش درونی لنین

بدین ترتیب دیدیم که از نظر مارسل لیبن، پل لوبلان و خصوصاً استفان کوهن که پیش‌تر از این به نوشته‌اش اشاره شد و به‌طور کلی بسیاری از کسانی که دربارهٔ لنین نوشته‌اند، وجود رگه‌هایی از پدرسالاری، خودکامگی و جانشین‌گرایی چه در گفتار و نوشته‌ها و چه در کردار لنین امر مسلم و بی‌چون و چرائی است. به‌واقع از نظر اینان کل نظریه و عمل سازمان‌دهی و تشکیلاتی لنین همچون آونگی است که همواره در حال نوسان بود.^{۲۹}

شاید بتوان این نوسانات در گفتار لنین را چنین توضیح داد که در دورهٔ انقلابی که با اوج‌گیری و شکوفائی جنبش توده‌ای همراه است تأکید بر دموکراسی و روش‌های آزادی‌خواهانه دست بالا را دارند، درحالی‌که در مرحله افول انقلاب و فورکش فعالیت توده‌ها مسئله تمرکز حزبی و جایگزین شدن حزب به‌جای طبقه وجوه غالب می‌شوند.

^{۲۹} - M. Liebman, Leninism under Lenin, London 1975.

P. Leblanc, Lenin and The Revolutionary Party, Humanities Press, 1990,
S, Cohen op. cit.

امروزه دیگر توضیح این دوگانگی با استناد به ماکیاولیسم نه تنها باب طبع روز نیست، بلکه از انصاف هم به دور است. چرا که اثبات چنین توضیحاتی که بر فرضیات روان‌شناسانه استوارند چندان آسان نخواهند بود. ۳۰

چرا فرضیهٔ روان‌شناسانهٔ فوق را با یک فرضیهٔ جامعه‌شناسانه عوض نکنیم و مثلاً مدعی نشویم که دموکراسی و آزادی‌خواهی لنین واکنشی بود در برابر فشار توده‌های حاضر در صحنه و برعکس تأکید وی بر تمرکز

۳۰- هایمسون ادعا می‌کند که به زعم لنین «سوداهای» شخصی در تصمیم‌گیری‌های فردی و اجتماعی اهمیت به مراتب بیشتری دارند تا نزد مارکس و دیگر «مارکسیست‌های ارتدوکس». این نویسنده آن‌گاه نتیجه می‌گیرد که به همین خاطر بود که لنین نسبت به این «سوداها» بسیار بی‌اعتماد بود؛ از جمله در رابطه با مال خودش. وی هم چنین مدعی است که علت سخت‌گیری و آشتی‌ناپذیری لنین در مسائل ایدئولوژیک را باید در همین رابطه دید. وی در ادامه می‌گوید که برخی از ناکاتمی‌های شخصی لنین شدیداً او را آزرده خاطر و متأثر ساختند. عمدتاً رابطه اش با پلخانف.

معهد، هایمسون خود اذعان می‌دارد که در اواخر کنگره ی دوم حزب سوسیال دموکراسی روسیه (اوت ۱۹۰۳) لنین نسبت به منشویک‌ها خصوصاً مارتف مواضع بسیار آشتی‌جویانه‌ای اتخاذ می‌کند و حتی آماده بود که از پیشنهاد خود دال بر تغییر هیأت تحریریه ایسکرا صرف نظر کند؛ اما آشتی‌ناپذیری و سرسختی مارتف و نه لنین بود که موجب انشعاب شد (همان مأخذ، ص ۸۳-۱۸۲)

بیش از حد و جانشین‌گرایی راه حلی بود برای زمانی که توده‌ها منفعل بودند و در صحنه مبارزات حضور جدی نداشتند.

اما این توصیف جامعه‌شناسانه هم نه می‌تواند حق مطلب را در مورد لنین بیان کند و نه جانب انصاف را بگیرد و اصولاً به‌هیچ‌وجه قادر نیست که رویدادهای سال‌های ۲۳-۱۹۱۸ در روسیه شوروی را توضیح دهد.

چنین رویکردی عاجز از فهم و توضیح برخورد شدید و خشن اما مذبحانه‌ای است که لنین در مواجهه با بوروکراتیزه شدن دولت در شوروی از خود نشان داد. آن همچنان درجه از بوروکراتیزه شدن که توجه لنین را اگر نگوییم از اواخر سال ۱۹۲۱ دست‌کم از سال ۱۹۲۲ شدیداً به خود جلب کرده بود. این فرضیه نه قادر است این «واپسین نبرد لنین» علیه بوروکراسی انگل را توضیح دهد، نه شدت مبارزه‌اش علیه استالین را و نه لحن رقت‌انگیز نحوه بیان آن را:

«از این که پیش‌تر از این‌ها و با توان لازم و شدت بیشتر دخالت نکردم خود را در برابر کارگران شدیداً مقصر می‌دانم».^{۳۱}

آیا لنین نبود که در طی دوران ارتجاع سال‌های ۱۱- ۱۹۰۸، بر علیه گرایش «انحلال طلبی» به پا خاست و به متشکل کردن و آموزش دادن کادرهای بلشویک آن هم در ابعادی وسیع همت گماشت و مگر همین کادرها نبودند که به‌نوبه خود توانستند از سال ۱۹۱۲ به بعد درون جنبش کارگری روسیه هژمونی کسب کنند. توضیحات «جامعه‌شناسانه» مجبور است واقعیت تاریخی مزبور را که به‌دشواری می‌توان زیر علامت سؤال برد به دست فراموشی سپارد. پل لوبلان به‌درستی با قیاس «نوسان آونگ» به کار گرفته شده توسط لیبن مخالفت می‌کند و آن را برخوردی کاملاً مکانیکی ارزیابی می‌کند.

۳۱- این بازگفت نخستین جمله از یادداشت لنین تحت عنوان «مسئله ی ملیت‌ها و خودمختاری» مورخ ۲۰ مارس ۱۹۲۲ بود. در این یادداشت‌ها لنین سیاست‌های استالین در مورد مسئله ی ملی را به شدت مورد حمله و انتقاد قرار می‌دهد. رجوع کنید به: Lenin, Collected works, Vol 36. p. 605
M, Lewin, Lenin Last struggle, London, 1970.

استقلال فکری

تجربه روسیه به‌خوبی این قاعده کلی‌تر تاریخی را به منصفه ظهور گذاشت که دقیقاً در دوران غیرانقلابی و فروکش مبارزاتی است که شالوده‌های برنامه‌ای، سیاسی و تشکیلاتی لازم را برای آن که یک حزب انقلابی بتواند در دوران آتی اعتلای مبارزاتی «تأثیر گذارد»، پی افکنده می‌شوند.

نظریه‌ای معتقد است که در حزب ساخته و پرداخته اندیشه و عمل لنین نه کارگران بلکه روشن‌فکران بورژوا اگر نگوئیم کاملاً بر آن مسلط بودند دست کم آن را تشکیل می‌دادند. این ادعا به‌هیچ‌وجه با واقعیت مطابقت نمی‌کند^{۳۲}. آلفرد مایر که مبتکر نظریه فوق است در رابطه با اصل سانترالیسم دموکراتیک می‌گوید:

^{۳۲} - در مورد ادعای عملتاً کارگری بودن ترکیب حزب بلشویک، رجوع کنید به:

The Workers, Revolution in Russia- The View from Below.

«... تا زمانی که حزب توسط یک رهبر مقتدری اداره می‌شد که با مشت آهنین بر آن حکومت می‌کرد، نظام سانترالیسم دموکراتیک هم به خوبی عمل می‌کرد».^{۳۳}

ادعای اخیر این نویسنده هم بیشتر از ادعای قبلی‌اش با واقعیت نمی‌خواند. برای اثبات خلاف واقعیت بودن هر دوی نظریات فوق کافی است بریل ویلیامز که ضد بلشویک دوآتشه‌ای است را به شهادت بطلبیم:

«هر چه به محبوبیت بلشویزم افزوده می‌شد، شمار اعضای حزب هم بالاتر می‌رفت. در فرآشد این تحول حزب دچار آن چنان دگرگونی‌ای شد که قابل‌مقایسه با گذشته‌اش نبود. در اکتبر حزب به یک سازمان توده‌ای تبدیل شده بود. دیگر نه با آن گروه کوچک متشکل از نخبگان روشن فکر سال ۱۹۰۳ کوچک‌ترین شباهتی داشت و نه با آن تصویری که در همان ایام غالباً ما از آن داشتیم. تخمین دقیق شمار اعضای آن کار دشواری بود، اما به نظر می‌رسید که در طی یک سال قبل از اکتبر

^{۳۳} - نقل شده در مأخذ شماره ۲۹، ص ۶۵-۱۲۶

تعداد اعضای حزب ده برابر شده بود و به رقم ۲۵۰ هزار نفر می‌رسید اکثریت قابل‌ملاحظه از اعضاء را کارگران تشکیل می‌دادند ... دقیقاً برخلاف تصور همگان آنان از وحدت و تمرکز آن‌چنانی ای هم برخوردار نبودند؛ اما در مقایسه با سایر احزاب احتمالاً از انسجام بیشتر و یقیناً از رهبری نیرومندتری برخوردار بودند. مابین کمیته مرکزی و کمیته‌های محلی حزب از یک سو و شوراها و کمیته‌های کارخانه از سوی دیگر بر سر نحوه پیشبرد و پیاده کردن خط‌مشی‌های سیاسی اختلاف‌نظر وجود داشت. غالباً در میان فعالین محلی و هواداران‌شان گرایش به استقلال بیش از حد به چشم می‌خورد».^{۳۴}

این توصیف صادقانه تصویر به‌مراتب دقیق‌تری از عملکرد حزب بلشویک در دوران حیات لنین ارائه می‌دهد تا صدها افسانه در مورد سانتالیسم دموکراتیک. هم چنین روشن می‌کند که چرا لنین تا آن زمان دست‌کم چهار بار با کمیته‌ها برخورد شدید داشت. نخستین بار در سال ۱۹۰۵-۶، سپس در ابتدای انقلاب فوریه ۱۹۱۷، آن‌گاه در آستانه انقلاب

B. Williams, op, cit, PP. 27-29. -۳۴

اکتبر و دست آخر از سال‌های ۲۱- ۱۹۲۰ به بعد. در سه مورد نخستین
لنین برنده این مبارزه سیاسی شد، آن هم به شکرانه حمایت کارگران
پیشرو، از جمله کارگران غیرحزبی. متأسفانه در مورد آخر از این حمایت
برخوردار نشد و پیامدهای اسفناک آن بر همه آشکار است.

به سوی یک بینش منسجم

لنین هیچ‌گاه بینش کاملاً منسجمی از حزب و اصول سازمان‌دهی ارائه
نداد؛ اما با توجه با رویدادهای تاریخی چنین به نظر می‌رسد که در آن
جهت گام بر می‌داشت. با مطرح‌شدن تدریجی و هر چه بیشتر روشن
شدن اهمیت وحدت دیالکتیکی بین فعالیت خودبه‌خودی طبقه کارگر و
نقش حزب پیشرو در طی سال‌های بعدی نزد لنین - به‌غیراز «سال‌های
سیاه» ۲۱- ۱۹۲۰ (و برای برخی‌ها سال‌های ۲۱- ۱۹۱۹) شاهدهی بر
صحت این مدعایند.

نویسندگانی چون لئوپولد هایم سون مدعی‌اند که روشن‌فکران و
مارکسیست‌های روسی هیچ‌گاه نتوانستند مشکل تضاد بین

خودانگیختگی و آگاهی، بین عمل توده‌ها و عمل سازمان‌یافته و ملهم از پیش‌گام را حل کنند. مع‌هذا انقلاب اکتبر گره این مشکل را گشود و پاسخ کلاسیک این معضل را می‌توان در استعارهٔ درخشان تروتسکی یافت:

«بدون یک سازمان راهبر، نیروی توده‌ها مانند بخاری است که در سیلندر محصور نباشد و به هدر رود، با این‌همه این بخار است که باعث حرکت می‌شود نه سیلندر یا پیستون».^{۳۵}

در آستانهٔ انقلاب اکتبر لنین در نامه‌ای که در رابطه‌با فراخوان به قیام مسلحانه به «کمیتۀ مرکزی حزب بلشویک» می‌نویسد با لحن به‌مراتب صریح‌تر از همیشه می‌گوید:

«اگر می‌خواهیم که قیام به سرمنزل پیروزی رسد نباید به توطئه متوسل شویم، نباید صرفاً به حزب متکی باشیم، بلکه باید اتکایمان به

۳۵- لئون تروتسکی، تاریخ انقلاب روسیه، جلد اول، ص ۱۲ انتشارات فانوس.

طبقه پیشرو باشد. بیش از هر چیز دیگری باید به خیزش انقلابی توده‌ها متکی بود.»^{۳۶}

حال برگردیم به معضلی که الگوی تشکیلاتی چه باید کرد؟ به وجود آورد، هرچند عمر دورانی که این الگو پیاده شد بسیار کوتاه بود. آموزش سیاسی اعضای کمیته‌ها چنان بود که این افراد قادر نبودند خود را با افت‌وخیزهای جنبش توده‌ای مطابقت دهند. در همین رابطه کروپسکایا، همسر لینن، می‌نویسد:

«اعضای کمیته‌ها معمولاً افراد متکی به نفسی بودند، آنان خود تأثیر عظیم کار کمیته‌ها بر روی توده‌ها را به چشم می‌دیدند، به‌عنوان یک قاعده دموکراسی درون حزبی را به رسمیت نمی‌شناختند. در اعتراض به این امر به شما پاسخ می‌دادند که مراعات دموکراسی درون حزبی به بهای درگیری با پلیس تمام می‌شود که در روسیه با یک چنین واقعیتی سروکار داریم! آنان به اعضای حزب در خارج [منظور در تبعید] با دید تحقیرآمیزی می‌نگریستند و می‌گفتند که «تنها کاری که خارج‌نشینان

۳۶- مأخذ شماره ۳۵.

بلدند همانا راه‌انداختن مجادلات سیاسی بین خودشان است و باید وادارشان سازیم که در شرایط روسیه کار کنند». از همین رو آنان از سنگینی و زنه رهبری خارج [عمدتاً شخص لنین] در اتخاذ تصمیمات ناراضی بودند. درعین حال آن‌ها از هر نوع ابتکاری گریزان بودند. نه تمایل داشتند که خود را با شرایط دائماً در حال تغییر تطبیق دهند. نه توانائی آن را». ۳۷

به‌رحال تنها با در نظر گرفتن تمامی این عناصر متناقض است که می‌توان تاریخ واقعی اتحاد شوروی سال‌های ۲۳-۱۹۱۸ را شناخت و نه از طریق کشف گناهان کبیره نزد لنین.

اگر در صدد یافتن منشأ استالینیسم هستیم، قبل از هر چیز باید آن‌ها را در نیروهای اجتماعی و محاسبات متقابل بین آن‌ها جستجو کنیم، چرا که چنین اسلوبی بیشتر با ماتریالیسم تاریخی منطبق است تا با پرسه زنی در قلمرو عقاید؛ اما در رابطه با آن چه به حوزه اندیشه مربوط

N. K. Krupskaya, Reminiscences of Lenin, New York, 1970. PP. 124- ۳۷
125.

می‌شود باید گفت که مفاهیم تشکیلات استالینیستی نه تنها به هیچ وجه
تداوم مفاهیم لنینی نیستند که به وارونه، نفی وحشیانه و مخوف آن‌ها
هستند.

مسئله استقرار مجدد دموکراسی شورائی

چگونه در سال ۱۹۲۰ می‌شد علیه فراشد بوروکراتیزه شدن در شوروی
مبارزه مؤثر کرد؟ شوروی آن سال‌ها کشوری بود فرتوت، قحطی‌زده، با
شبکه ارتباطات و حمل‌ونقل کاملاً از هم پاشیده و مهم‌تر آن که شمار
کارگانش به یک‌سوم سال ۱۹۱۷ تقلیل یافته بود. افزون آن که همین
طبقه کارگر آب‌رفته هم به سرعت از حالت بسیج خارج می‌شد آن هم نه
صرفاً به دلیل خاتمه جنگ داخلی، بلکه عمدتاً به جهت ادامه معیشت و
بقایش. تحت چنین شرایط مادی و اجتماعی استقرار مجدد دموکراسی
شورائی، یعنی پیاده کردن سریع و فوری مدیریت کارگری ناکجاآبادی
بیش نمی‌توانست باشد.

رهبری حزب و دولت علی‌الظاهر می‌بایست پیش از هر چیزی افزایش تولید عمدتاً در زمینه تولیدات کشاورزی، افزایش بارآوری نیروی کار، ایجاد شغل و ریشه‌کنی بیکاری را در اولویت برنامه‌های خود قرار می‌داد. خطای لنین و تروتسکی این بود که شرایط استثنایی آن سال‌ها را عمومیت دادند و از آن نظریه‌ای عام ساختند. با آغاز برنامه مشی نوین اقتصادی در سال‌های ۲۲- ۱۹۲۰ کاهش شمار کارگران و گرایش به تجزیه و فروپاشی اجتماعی این طبقه به‌نقد متوقف شده بود.

دقیقاً در همین ایام بود که با گسترش و بسط تدریجی دموکراسی شورائی می‌شد استقرار و احیای اجتماعی - سیاسی مجدد طبقه کارگر را تسریع نمود و از سرعت روند غیرسیاسی شدن آن کاست؛ اما رهبران شوروی برعکس با تحدید بیشتر بقایای دموکراسی شورائی آن هم دقیقاً در همین مقطع از زمان بود که باعث غیرسیاسی شدن هر چه بیشتر پرولتاریا و حزب شدند.^{۳۸}

۳۸- دهمین کنگره ی حزب کمونیست اتحاد شوروی در مارس ۱۹۲۱ تشکیل جناح‌ها را ممنوع و دموکراسی درون حزبی را محدود کرد. افزون آن که بعدها در سال ۱۹۲۴ با

قضاوت در باره موفقیت چنین «مشی نوین» ی غیرممکن است. مع‌هذا، پیامدهای اسفناک مشی سیاسی ای که در سال ۱۹۲۱ پیاده شد آشکارتر از آن است که ما نتوانیم به این نتیجه نرسیم که آن چه در ۱۹۲۰ ناکجاآبادی می‌نمود از سال ۱۹۲۲ به بعد تحقق‌پذیر بود.

مستمسک قرار دادن عبارات «ارتقای حزبی» لنین، درهای حزب را به روی صدها هزار کارگری که در کوره ی مبارزات آبدیده نشده بودند و از کمترین آموزش سیاسی ای برخوردار نبودند گشوند و بدین ترتیب خواسته لنین به ضد خودش بدل شد و در غیر سیاسی شدن حزب و پرولتاریا سهم به سرائی ایفاء کرد.